

برخیز و بخانه خود رو پس زن باز خود آمد برخواست و راه خانه  
گرفت و بر رفت پس شیخ کبیر بمسجد رفت و نماز صبح بگزارد و چهل  
سال بر آن بلدت شیعی شیطان در خاطر شیخ آورد که توان رفت  
دیلی و ترا هیچکس ندید و کس ندانست که اگر نفس تو از وی حظی  
یا قه بودی چه بودی پس چون این و سوسه در نفس شیخ باز  
دید آمد شیخ فریاد برآورد و بر سر میزد و گریه میکرد و میگفت  
وای بر محمد خویف تا چه کرده که شیطان چنین فرصتی یافته  
پس چشم برهم نهاد که حضه پناه **محمد** **صلی الله علیه و آله**  
در خواب دید گفت یا رسول الله چنگل کرده ام که شیطان بر من دست یافت  
فمود که غم مخور و آنده مگر که تو از او بیا هر حضه حق و حق تعالی  
با تو نظر رعایت داد اما بدانکه که از بعثت من دورتر میشود  
ابلیس بر مردمان پیشتر مستولی میشود پس از این پیشتر وای  
بر حال مای پیمارگان چون بود که یا نصد سال دیگر از آن تاریخ  
که شیخ کبیر این خواب دیده گذشته است و پیشتر علامه قیامت  
ظاهر شده و هوای نفس بر مردم غالب شده مگر لطف حق

که ما یلون من جوی ثلاثة الالهوا ربهم ولا خمسة الا  
هو سادسهم یعنی یا شد سده تن از شما که مشوره کنید الا آنکه  
من چهارم شما ام و هیچ پنج تن نباشد از شما الا آنکه من ششم  
شما باشم و خواه ازین کمتر و خواه پیشتر الا آنکه من یا شما ام  
که هیچ چیز بر جلال و عظمت ما پوشیده نیست و هم را میداند  
فوله تعالی و الله یعلم اعمالکم پس مردمان را ایم باز حال خود  
افتد و نیتهای خود خالص گرداند و از شر شیطان رجم بپناه  
حوصله رود و از سوسه او گرداند **تقلست** که شیخ  
کبیر یعنی ابی عبداللّه الحنفی رحمه الله علیه پیشتر ترا و نماز  
نماز تجمید در مسجد جامع عتیق شیراز گزاردی و شبی بگاه غم  
مسجد کرده پس راه زنی جدید بند و زیورداسته و از خود فتنه  
شیخ چون او را بید گفت بر من واجب شد که محافظه او بکنم  
مبادا که کسی آن رخصت های ببرد پس در گوشه رفت و نماز مشغول  
شد تا که از خواب برآمد او از کینزل خود میکند پنداشت  
که در خانه خود است پس شیخ فرمود که اینجا میان راه است

برخیز